

باسمه تعالی

- ۲ **مشتق**
- ۲ توضیح وجود علم اجمالی در نزاع مشتق
- ۲ صور مختلف فرع
- ۲ صورت اول: بدلی بودن دو هر دو خطاب
- ۲ صورت دوم: شمولی بودن هر دو خطاب
- ۳ صورت سوم: شمولی بودن یک خطاب و بدلی بودن خطاب دیگر (هم سنخ نیستند یکی ترخیصی و دیگری الزامی)
- ۳ صورت چهارم: شمولی بودن یک خطاب و بدلی بودن خطاب دیگری (غیر هم سنخ)
- ۴ **اصل بحث مشتق: ادله قول به وضع مشتق برای خصوص ذاتی که متلبس به مبدا است**
- ۴ مختار مرحوم آخوند
- ۴ ۱- تبادر
- ۴ ۲- صحت سلب
- ۵ اشکال: وجود دور یا خلف
- فرض اینکه بعضی گفته اند این مطلب درست نیست زیرا اول فرض کرده اید که معنای مشتق خاص هستند بعد ادعای تضاد میکنید متضاد بودن صفات مذکور مبنائی است. یعنی بر مبنای قول به اشتراط [یعنی اشتراط بقاء مبدأ در صدق مشتق، یعنی قول به اخصّ و حقیقت بودن در خصوص متلبس] این تضاد وجود دارد و امکان ندارد بتوانیم بگوئیم که زید قائم و زید قاعد ولی بر مبنای قول به عدم اشتراط بقاء مبدأ در صدق مشتق، یعنی بنا بر قول به اعمّ از متلبس و منقضى صفات مذکور اصلاً متضادّ نیستند تا جمعشان نشاید بلکه متخالفان بوده و قابل جمع هستند و می توان به لحاظ حال اسناد و نسبت هم زید قائم بگوئیم و هم زید قاعد.....
- ۵ جواب: ادعا بر پایه علم ارتکازی.....

موضوع: بررسی ادله / مشتق / مقدمات علم اصول

خلاصه مباحث گذشته:

در جلسات گذشته گفته شد مرحوم آخوند مطالبی را مطرح نکرده است از جمله آن موارد یکی امکان و عدم امکان تصویر جامع بنا بر قول به اعم بود که مختار استاد این شد بنا بر قول به اعمی تصویر جامع امکان دارد و مطلب دیگر این بود که آیا بحث مشتق ثمره دارد یا نه؟ مرحوم خویی منکر ثمره شده بود ولی استاد تحلیل ایشان را جواب دادند.

مشتق**توضیح وجود علم اجمالی در نزاع مشتق**

بحث در مقدمات تمام شد در اینجا به توضیح نکته ای که قبلاً بیان شده بود میرپردازیم و آن عبارت از پیدایش علم اجمالی در بعضی از موارد فروع فقهی نسبت به بحث مشتق است مرحوم صدر فرموده بود که چه بسا بحث مشتق باعث شود که ما علم اجمالی پیدا بکنیم و عمل به احتیاط لازم باشد و این گونه نیست که در فروع فقهی یا مجرای استصحاب باشد و یا مجرای برائت باشد کما اینکه مرحوم آخوند ادعا کرده بود.

صور مختلف فرع

در جایی که ما دو خطاب داریم که یکی از آنها مثلاً وجوب اکرام عالم و دیگری وجوب اکرام عادل است در این دو خطاب صورت های مختلفی از حیث بدلی بودن و شمولی بودن متصور است که در ادامه به بیان آنها پرداخته میشود و گفته میشود که در کدام یک علم اجمالی به وجود میآید و باید احتیاط کرد.

صورت اول: بدلی بودن دو هر دو خطاب

اگر دو خطاب ما هر دو بدلی باشند مجرای احتیاط نیست و علم اجمالی حاصل نمیشود مثلاً یک خطاب میگوید اکرم عالماً و دیگری گفته است اکرم عادلاً در اینجا برائت جاری میشود زیرا دوران امر بین تعیین و تخییر است و اگر در دوران بین تخییر و تعیین قائل به برائت شدیم در هر دو در خصوص تلبس به مبدا برائت جاری میکنیم. زیرا معین بودن وجوب اکرام نسبت به ذاتی که متلبس به مبدا است یک نحوه تضییق است که با برائت آن را مرتفع میکنیم (چون فرض این است که ما شک داریم مشتق برای خصوص متلبس به مبدا وضع شده است یا برای اعم وضع شده است فلذا در صورت شک نسبت به وجوب اکرام در خصوص متلبس به مبدا برائت جاری میکنیم) فلذا در این گونه موارد علم اجمالی پیدا نمیشود. و علم ما دو طرف ندارد.

صورت دوم: شمولی بودن هر دو خطاب

همچنین اگر هر دو خطاب شمولی شدند در این جا نیز مجرای برائت است زیرا ما شک بدوی داریم که آیا واجب است اکرام عالم به نحو اعم یعنی حتی ذاتی که مبدا از او منقضی شده است نیز باید اکرام شود یا فقط کسی که در حال حاضر متلبس به مبدا است باید اکرام شود و از طرف دیگر نسبت به وجوب اکرام عادل همین مطلب جاری است که آیا باید هر ذاتی

که عادل است و لو اینکه در حال حاضر مبدا از او منقضی شده است باید اکرام شود یا نسبت به ذاتی که در حال حاضر متلبس به مبدا است باید اکرام صورت بگیرد؟ در اینجا نیز برائت از توسعه و نسبت به کسانی که مبدا از آنها منقضی شده است جاری میشود چون شک ما بدوی است و در این گونه موارد علم اجمالی حاصل نمیشود.

صورت سوم: شمولی بودن یک خطاب و بدلی بودن خطاب دیگر (هم سنخ نیستند یکی ترخیصی و دیگری الزامی)

در جایی که یک خطاب عام بدلی است و دیگری عام شمولی است اما خطاب عام بدلی به ملاحظه ذاتی که مبدا از منقضی شده است و خطاب عام شمولی نسبت به ذاتی که هنوز متلبس به مبدا است مثلاً یک خطاب گفته است اکرم عالماً که شک نسبت به ذاتی دارم که در حالی حاضر مبدا از او منقضی شده است و از طرف دیگر خطاب عام شمولی میگوید اکرم کل عادل که نسبت به ذاتی که در حال حاضر متلبس به مبدا است من یقین دارم وجوب اکرام را دارد در نتیجه یقینی که در عام شمولی نسبت به ذاتی که مبدا از او منقضی شده است با شکی در خطاب بدلی نسبت به ذاتی که مبدا از او منقضی شده است تنافی ندارند و نسبت به ذاتی که مبدا از او منقضی شده است در عام بدلی برائت جاری میکنیم.

به عبارت دیگر ذاتی که مبدا از او منقضی شده است در طرف عام بدلی مشکوک است و ذاتی که متلبس به مبدا است از طرف عام شمولی یقینی است، طرف علم اجمالی قرار نمیگیرند فلذا در چنین مواردی در عام بدلی توسعه (ذاتی که مبدا از او منقضی شده است) آن مشکوک است فلذا در این فرض نیز علم اجمالی تشکیل نمیشود

صورت چهارم: شمولی بودن یک خطاب و بدلی بودن خطاب دیگری (غیر هم سنخ)

در این صورت باز هم یک خطاب بدلی است و یک خطاب شمولی است اما به عکس صورت سوم. یعنی خطاب شمولی با ملاحظه ذاتی است که مبدا از او منقضی شده است و خطاب بدلی با توجه به ذاتی است که در حال حاضر متلبس به مبدا است که در این صورت علم اجمالی تشکیل میشود زیرا در این صورت هر دو مورد الزامی هستند بر خلاف صورت سوم. و دو طرف علم اجمالی ما عبارتند از ذاتی که مبدا از او منقضی شده است و وجوب اکرام دارد و و طرفی دیگر علم اجمالی ذاتی است که متلبس به مبدا است و وجوب اکرامش یقینی است فلذا علم اجمالی دارم که یا عادل است یا عاقل است که مبدا از او منقضی شده است وجوب اکرام دارد اگر قائل به اعم بشویم و یا عالمی که در حال حاضر متلبس به مبدا است وجوب اکرام دارد اگر قائل به اعم نشدیم فلذا باید احتیاط بشود یعنی در اکرم عالماً بر ذاتی که مبدا از او منقضی شده است، وجوب اکرام بر او منطبق نشود و در اکرم کل عادل وجوب اکرام را بر ذاتی که مبدا از او منقضی شده است هم منطبق بشود.

نکته: مرحوم صدر میفرماید علم اجمالی منجز است به شرطی که در ذاتی که مبدا از او انقضا شده است استصحاب مثبت تکلیف جاری نباشد که در این صورت علم اجمالی منحل میشود.

اصل بحث مشتق: ادله قول به وضع مشتق برای خصوص ذاتی که متلبس به مبدا است

مرحوم آخوند^۱ قبل از ورود به ادله میفرماید از قدیم دو قول در مساله بوده است و تفصیلاتی در میان نبوده است و این تفصیلاتی که بین متاخرین به وجود آمده است عمده منشاس این است که تلبس به مبدا را درست نفهمیدند و کیفیت تلبس به مبدا را خوب درک نکرده اند

کما اینکه یکی از مناشی تفصیلات توجه به مشتق به لحاظ طواری است مثلاً مشتق اگر موضوع باشد وضع برای اعم شده است و اگر محمول باشد در خصوص تلبس به مبدا وضع شده است. البته این مطلب نیز درست نیست و مهم قول به اعم و قول به اشتراط که همان وضع مشتق برای ذاتی است که فی الحال تلبس به مبدا دارد.

مختار مرحوم آخوند

ما معتقدیم که مشتق در خصوص ما تلبس بالمبدا فی الحال حقیقت است و در ما انقضی عنه التلبس مجاز است و ادله عبارت اند از:

۱- تبادر

از مشتقات عند الاطلاق خصوص حال تلبس تبادر می کند و حال انقضاء به ذهن نمی آید وقتی گفته میشود عالم یعنی ذاتی که همراه علم است و این تبادر علامت حقیقت است

۲- صحت سلب

ما میتوانیم از ذاتی که مبدا از او منقضی شده است مشتق را با همان معنای ارتکازیش سلب کنیم کسی که الان عالم نیست میتوان گفت عالم نیست. و همین که ارتکاز ما این را میپسندد یعنی صحیح است و معنای صحیح در اینجا همان قبول عرف است. خصوصاً در جایی که متلبس به ضدش شده است مثلاً قائم بوده است ولی در حال حاضر نشسته است و میتوان گفت مثلاً زید قاعد است همین که گفته میشود قاعد یعنی میتوان گفت که قائم نیست و الا اجتماع ضدین پیش می آید

۱ کفایه الاصول، آخوند خراسانی، ج ۱، ص ۴۵.

مرحوم آخوند میفرماید میتوان این مطلب را دلیل سومی قرار دهیم و میتوان گفت اگر مشتق برای اعم وضع شده بود باید بین دو وصف تضادی در کار نباشد و چون ماتضاد را احساس میکنیم پس معلوم میشود که اعم برای مشتق وضع نشده است به عبارتی واضحتر: شکی نیست در اینکه مبادی مشتقاتی از قبیل قائم و قاعد و ... با یکدیگرند تضاد دارند. قیام و قعود ضدان هستند، و این تضاد یک امر ارتکازی عقلائی است که در اذهان عموم مرتکز و ریشه دار است و نیز تردیدی نیست در اینکه خود مشتقاتی هم که از این مبادی اشتقاق یافته و اخذ می شوند [ابیض و اسود، قائم و قاعد و ...] با یکدیگر متضاد هستند. منشأ این تضاد نیز همان امر ارتکازی عقلائی است و اگر مشتق در اعم از ما تلبس و ما انقضی عنه التلبس حقیقت باشد لازمه اش آن است که میان صفات و مبادی مذکور، تضادی نبوده باشد

اشکال: وجود دور یا خلف

فرض اینکه بعضی گفته اند این مطلب درست نیست زیرا اول فرض کرده اید که معنای مشتق خاص هستند بعد ادعای تضاد میکنید متضاد بودن صفات مذکور مبنائی است. یعنی بر مبنای قول به اشتراط [یعنی اشتراط بقاء مبدأ در صدق مشتق، یعنی قول به اخص و حقیقت بودن در خصوص متلبس] این تضاد وجود دارد و امکان ندارد بتوانیم بگوئیم که زید قائم و زید قاعد ولی بر مبنای قول به عدم اشتراط بقاء مبدأ در صدق مشتق، یعنی بنا بر قول به اعم از متلبس و منقضی صفات مذکور اصلاً متضاد نیستند تا جمعشان نشاید بلکه متخالفان بوده و قابل جمع هستند و می توان به لحاظ حال اسناد و نسبت هم زید قائم بگوئیم و هم زید قاعد.

جواب: ادعا بر پایه علم ارتکازی

زیرا ما اصلاً کاری نداریم که برای چه چیزی وضع شده است ما ارتکازمان را بررسی میکنیم و ارتکاز میگوئید این دو وصف با هم تضاد دارند پس کشف میکنیم که وضع برای اخص شده است. همان داستان که در دور تبادر بود در این جا نیز وجود دارد ما به سراغ علم اجمالی و ارتکازی میرویم و این مطلب را میابیم که این صفات با هم تضاد دارند پس قول به اعم غلط است و ما از ارتکاز به وضع میرسیم

ان قلت: (این مطلب و لو اینکه در ادامه مطلب تضاد است ولی نسبت به مطالب قبلی نیز هست مثل تبادر و صحت سلب.)
بیان مطلب: شما میگویید تضاد احساس میکنید و این علامت وضع برای خصوص متلبس به مبدا است. این مطلب به شرطی درست است که از حاق لفظ این تضاد احساس شود و شاید این تضاد یا تبادر و یا صحت سلب از حاق لفظ نباشد بلکه ممکن

است از اطلاق بدست آمده است یعنی همین که مقید به غذا و امس نشده است از اطلاق به دست میآید که برای اخص وضع شده است پس قبول داریم که انسباق به ذهن یا احساس تضاد میشود ولی شاید این انسباق از اطلاق به دست آمده باشد قلت: این انسباق از حاق لفظ است زیرا اگر منشاش انصراف باشد این انصراف در جایی است که کثرت استعمال داشته باشد و مشتق کثرت استعمال نسبت به متلبس فی الحال ندارد بلکه در اعم نیز کثرت استعمال دارد و مشتق در هر دو فرد زیاد استعمال شده است فلذا منشا انسباق نمیتواند از کثرت استعمال باشد

ان قلت: اگر ما در ذاتی که مبدا از او منقضی شده است کثرت استعمال داشته باشیم پس حکمت وضع (تفهیم و تفهیم و تقلیل مجاز) اقتضا میکند که واضع مشتق را برای اعم وضع کند شما یک ادعایی کردید که نتیجه ی آن عکس مدعای شما است. قلت: کسی جواب میدهد که چه اشکالی دارد که مجاز زیاد باشد و استعمالات مجازی که خیلی زیاد است یعنی واضع مشتق را برای خصوص وضع کرده باشد ولی در منقضی به صورت مجاز استعمال کنند و این عبارت مشهور است که استعمالات مجازی بیشتر از استعمالات حقیقی است.

اشکال: بعید است که لفظ برای معنایی وضع شود با اینکه نیاز به خلاف آن معنا نیز زیاد است و اینکه گفته اند استعمالات مجازی بیشتر از استعمالات حقیقی است ربطی به این بحث ندارد زیرا مرادشان این است که غالباً وقتی یک معنای حقیقی وجود دارد چند معنای مجازی نیز برای آن معنای حقیقی وجود دارد که مجموعاً معنای مجازی زیاده‌تر از معنای حقیقی است مثلاً حمار معنای حقیقی آن همان حیوان خارجی است که گاهی اوقات مجازاً به انسانی که لگد پرت میکند اطلاق میشود گاهی بر انسانی که سواد دارد ولی از آن استفاده نمیکند مجازاً اطلاق میشود و..... وقتی استعمالات مجازی جمع میشوند اکثر از معنای حقیقی است اما جایی که دو معنا است یکی حقیقی باشد و دیگری مجازی باشد و نیاز به معنای مجازی نیز زیاد است خلاف حکمت است که برای معنای حقیقی وضع شود در اینجا نیز به معنای اعمی زیاد نیاز داریم فلذا حکمت وضع اقتضا میکند که برای اعم نیز وضع شود.

ادامه بحث در جلسه آینده